



Sheikh M o h a m m a d H a s s a n V a k i l i

محيى الدين عربى رضوان الله عليه و متوكل عباسى لعنة الله عليه

تاريخ انتشار: يكشنبه ۱۱ رجب ۱۴۳۵

هو العالی

از شبهاتی که درباره محیی الدین مطرح شده است اینست که چرا وی متوکل عباسی را که دشمن اهل بیت علیهم السلام بوده و ناصبی به شمار می‌آید از جمله اقطاب شماره شده است.

پاسخ آنست که این سخن اگر از روی تقیه نباشد و اگر واقعا منظور وی از متوکل همان متوکل عباسی لعنة الله علیه باشد، مسلماً به خاطر بی‌اطلاع محیی‌الدین از تاریخ صحیح متوکل است؛ چون محیی‌الدین در تاریخ شاگرد ابن عساکر است و ابن عساکر از نظر تاریخی متوکل را مردی بسیار متدین و محب اهل بیت علیهم‌السلام و احیاگر سنن دینی می‌شمرد.

فهرست

- ۱- شبهه:
- ۲- بررسی و نقد این شبهه:
- ۲.۱- وجه اول: این عبارت تحریف شده است
- ۲.۲- بررسی
- ۲.۳- وجه دوم: این عبارت تقیه است.
- ۲.۴- بررسی
- ۲.۵- وجه سوم: منظور از متوکل کسی غیر از خلیفه عباسی است.
- ۲.۶- بررسی
- ۲.۷- وجه چهارم: محیی‌الدین در شناخت متوکل عباسی مستضعف بوده است
- ۲.۸- بررسی
- ۸.۱- نمونه اول:
- ۸.۲- نمونه دوم:
- ۸.۳- نکته اول:
- ۸.۴- نکته دوم:

❏ ۸.۵- نکته سوم:

❏ ۸.۶- نکته چهارم:

شبهه:

یکی از شبهاتی که درباره محیی‌الدین عربی مکرر مطرح میشود اینست که چرا وی متوکل عباسی را که دشمن اهل بیت علیهم‌السلام بوده و ناصبی به شمار می‌آید از جمله اهل معنی و از جمله اقطابی که هم دارای خلافت ظاهریه و هم خلافت باطنیه بوده اند، شماره کرده است.

این کار محیی‌الدین نشان میدهد که وی نیز از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام است و بهره‌ای از معنویت و تقوا ندارد.

بررسی و نقد این شبهه:

قبل از پرداختن به بررسی این شبهه سزاوار است اصل عبارت محیی‌الدین را مرور کنیم.

اصل عبارت وی چنین است:

« لكن الأقطاب المصطلح على أن يكون لهم هذا الاسم مطلقاً من غير إضافة لا يكون منهم في الزمان إلا واحد و هو الغوث أيضاً و هو من المقرّبين و هو سيّد الجماعة في زمانه؛ و منهم من يكون ظاهر الحكم و يحوز الخلافة الظاهرة كما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام كأبي بكر و عمر و عثمان و علي و الحسن و [الحسين و] معاوية بن يزيد و عمر بن عبد العزيز و المتوكل؛ و منهم من له الخلافة الباطنة خاصّةً و لا حكم له في الظاهر كأحمد بن هارون الرشيد السبتي و كأبي يزيد البسطامي و أكثر الأقطاب لا حكم لهم في الظاهر» (الفتوحات المكية، ج ۱۱، ص ۲۷۵)

روشن است که وی در این عبارت متوکل را در کنار حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسن علیهما‌السلام و در کنار ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه بن يزيد و عمر بن عبدالعزیز جزء خوبان و مقربان عالم شمرده و دارای خلافت ظاهریه و باطنیه دانسته است.

در پاسخ به این اشکال بر محیی‌الدین احتمالات و اقوالی وجود دارد که سزاوار است هر یک را جداگانه بررسی نموده و در پایان به بیان نکاتی بپردازیم:

وجه اول: این عبارت تحریف شده است

اولین احتمال در پاسخ اشکال اینست که این عبارت جزء موارد تحریف در نسخه فتوحات باشد که در اصل چیز دیگری بوده و سپس تحریف گشته باشد. چنانکه عبد الوهاب شعرانی معتقد است که قسمتهای زیادی از فتوحات به تحریف مبتلا شده است.

بررسی

گرچه اصل وقوع تحریف در نسخ فتوحات مسلم است، اما در این مورد خاص این احتمال ضعیف است؛ چون این عبارت در نسخه دمشق و نیز در نسخه یمن که با یک واسطه به نسخه اصل اول برمی‌گردد و هر دو توسط عثمان یحیی با کیفیت بسیار عالی به طبع رسیده و قابل اعتماد است موجود می‌باشد.

وجه دوم: این عبارت تقیه است.

وجه دوم این است این عبارت از روی تقیه صادر شده باشد. توضیح آنکه محیی الدین در خفقان بسیار شدید ضدشيعی زندگی می‌کرد، در دورانی که حاکمان ایوبی ده‌ها هزار شیعه را به جرم تشیع گردن زدند. و میدانیم که معاصرین محیی الدین در زمان خود وی او را متهم به تشیع نموده بودند؛ همانطور که ذهبی در میزان الاعتدال و ابن حجر عسقلانی در لسان میزان از قول برخی از علمای معاصر محیی الدین روایت می‌کنند که درباره وی می‌گفت: «إنه شیخ سوء شيعي كذاب» [۱]

بنابراین چه بسا در آن دوره و با این شرائط يك بار نام آوردن از يك خلیفه ناصبی به عنوان یکی از اولیای خدا در مجموعه ده‌ها جلد کتاب بتواند شبهه شیعی بودن محیی الدین را که در آن عصر به آن مبتلا بوده و در تاریخ وی بیان شد، برطرف کند و این امر در باب تقیه بسیار ممکن و متعارف است.

بررسی

این سخن خالی از وجه نبوده و احتمالی مقبول است؛ به طور کل در فضای تقیه رفتارهای افراد چندان قابل ارزیابی و نتیجه‌گیری نیست و هر عملکردی در راستای تأیید اهل باطل، میتواند ناشی از تقیه باشد. ولی با اینهمه این احتمال کمی دور از ذهن است و به ظاهر با آوردن نام ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان تقیه حاصل می‌شود و نیازی به بیش از آن نیست.

وجه سوم: منظور از متوکل کسی غیر از خلیفه عباسی است.

منظور از متوکل کسی غیر از متوکل عباسی معروف باشد. مرحوم آیه الله حاج سید محمود امام‌جمعه زنجانی [۲] والد مرحوم آیه الله سید عزالدین زنجانی در حاشیه فتوحات خود این احتمال را طرح فرموده و در ذیل این عبارت مرقوم نموده‌اند:

«لا بد ان يكون المتوكل اسماً لرجل من اهل المقامات لا نعرفه و انقطعت آثاره و لم يقرع أسماعنا اسمه و وصفه و نعوذ بالله لو كان مراده من المتوكل المتوكل العباسي السكّير المقامر حليف التنبور رأس الشقاء و عنوان الرذالة الناصبي العدو المجاهر لأب الأئمة و خليل النبوة و ولي الأولياء و امام الأئمة صلوات الله عليه و علي ابنائه و زاد اللعين علي اشقياء بني امية و جمع بين أنحاء العداوة و المسخرة و كان يتفكك بما يخجل القلم عن ذكره.» [۳]

اموری نیز این قول را تأیید می‌کند. مانند:

الف) محیی‌الدین در هیچ‌جا از فتوحات نامی از متوکل عباسی نبرده و از وی تجلیلی نمی‌کند. فقط در اواخر فتوحات حکایت ذو النون مصری را با وی نقل می‌نماید که اشاره‌ای به مدح متوکل عباسی ندارد.

ب) آنچه از مجموع مطالب محیی‌الدین مسلم است اینست که وی چه شیعه باشد و چه سنی از اصول مکتب سلوکی وی محبت به اهل بیت و لزوم احترام ایشان است. وی درباره همه سادات معتقد است که اگر کسی نسبت به ایشان ایثار نداشته باشد - چه رسد به محبت - ایمانش ناقص است و مبتلا به مکر الهی شده است. [۴] و لذا فارغ از هر حب و بغضی از جهت قواعد منطقی فهم متن نمی‌توان مراد او را بر شخصی چون متوکل عباسی ناصبی حمل نمود - مگر اینکه فرض کنیم تقیه می‌کرده یا اینکه به خصوصیات متوکل آگاه نبوده است که بیانش بعد از این خواهد آمد.

در همین عبارت می‌بینیم وی از بعد خلفاء ثلاثه و حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و طبق نسخه‌ای حضرت امام حسین علیهم السلام و از بین مجموع خلفاء بنی امیه فقط به معاویه بن یزید و عمر بن عبد العزیز اشاره می‌کند که دو خلیفه‌ای هستند که در میان بنی امیه مشهور به محبت خاندان رسالت بوده و لأقل در ظاهر اهل عبادت و دوری از دنیا می‌باشند و به دیگر خلفای بنی امیه و بنی العباس اشاره ننموده است.

بررسی

این احتمال نیز احتمال قابل‌پذیرشی است. در تاریخ عده‌ای با نام متوکل هستند که حائز خلافت ظاهری می‌باشند و ممکن است مراد از عبارت محیی‌الدین باشند، از جمله این سه نفر:

اول: عمر بن محمد (ابن الأفتس) المتوکل که آخرین پادشاه بنی الأفتس بوده و در اندلس یعنی محل تولد و نشو و نماي محیی‌الدین حکومت نموده و در ۴۸۹ از دنیا رفته است [۵].

دوم: احمد بن سلیمان الحسنی المتوکل از سادات یمنی که در خلال سالهای ۵۵۰ - ۵۶۶ (یعنی مصادف با دوران کودکی محیی‌الدین) در یمن حکومت می‌نموده است [۶].

سوم: محمد بن یوسف الهودی المتوکل علی الله که در عصر محیی‌الدین در ۶۲۵ در مرسیه محل ولادت محیی‌الدین قیام نموده و دولت مجدد آل هود را پایه‌گذاری نمود و هدف خود را نجات مردم از دست موحدین و نصاری و احیاء سنن اسلام اعلام نمود و مردم را ترغیب به شریعت می‌نمود و بر قسمت‌هایی از اندلس حکومت نمود و با مسیحیان نبردهائی کرد و چون با دولت بنی العباس پیمان بست آوازه او منتشر شد و در ۶۳۵ کشته شد. [۷] و [۸]

با توجه به اینکه نفر اول هم‌مکان با وطن محیی‌الدین و دومی هم‌زمان با وی و سومی هم‌مکان و هم‌زمان بوده‌اند بعید نیست اطلاق لفظ در عصر وی به این افراد - خصوصاً شخص سوم - نیز منصرف بوده است.

قابل توجه است که آمدن اسم متوکل در عبارت فتوحات در کنار تنی چند از پیشینیان دلیل بر این نیست که مراد از آن متوکل عباسی باشد؛ زیرا در این فصل محیی الدین نام عده‌ای از معاصرین خود را نیز ذکر می‌کند؛ مانند: موسی سدراتی، ابن جعدون، محمد بن اشرف، معاذ بن اشرس [۹].

با این همه، این وجه هم در عین محتمل بودن و داشتن قرائنی چند، وجهی قوی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا ذکر نام متوکل بدون هیچ قید و قرینه‌ای و اراده شخصی دیگر غیر از متوکل عباسی بعید به نظر رسیده و این احتمال را ضعیف می‌کند.

وجه چهارم: محیی‌الدین در شناخت متوکل عباسی مستضعف بوده است

وجه چهارم آنست که منظور از متوکل همان متوکل عباسی ملعون است؛ ولی محیی الدین در شناخت وی مستضعف بوده است و اطلاعات کافی از او در دست نداشته؛ چون برخی از گزارشگران تاریخ چهره وی را کاملاً بر عکس آن واقعیتی که بوده جلوه داده اند.

مرحوم علامه طهرانی و نیز مرحوم استاد آشتیانی درباره این عبارت محیی‌الدین چنین می‌اندیشیده اند.

مرحوم علامه طهرانی در کتاب شریف روح مجرد می‌فرمایند:

«و اما حقیر کلامش را درباره متوکل ملعون و خبیث، ناشی از عدم وصول او به حقیقت امر میدانم؛ و اگر آنطور که باید و شاید میرسید، چنین حکمی را نمی‌نمود.

روزی بحث ما با حضرت استادنا الاکرم حضرت علامه فقید طباطبائی قدس الله نفسه بر سر همین موضوع به درازا انجامید. چون ایشان می‌فرمودند: چطور می‌شود محیی الدین را اهل طریق دانست با وجودیکه متوکل را از اولیای خدا میدانند؟! عرض کردم: اگر ثابت شود این کلام از اوست و تحریفی در نقل به عمل نیامده است- چنانکه شعرانی مدعی است در «فتوحات» ابن عربی تحریفات چشمگیری بعمل آمده است- با فرض آنکه میدانیم: او مرد منصفی بوده است و پس از ثبوت حق انکار نمی‌کرده است، در اینصورت باید در نظیر این نوع از مطالب، او را از زمره مستضعفین به شمار آوریم! ایشان لبخند منکرانه‌ای زدند و فرمودند: آخر محیی الدین از مستضعفین است؟! عرض کردم: چه اشکال دارد؟ وقتی مناط استضعاف، عدم وصول به متن واقع باشد با وجود آنکه طالب در صدد وصول بوده و نرسیده باشد، فرقی ما بین عالم کبیری همچون محیی الدین و عامی صغیری همچون سیاه لشکر سنیان نمی‌باشد! همه مستضعفند اگر انکار و جحودی در میان نباشد» (روح مجرد، ص ۴۳۳)

مرحوم استاد آشتیانی نیز می‌فرمایند:

«... بلکه دوچار هفواتی شده است که ذکر هفوات و تناقض‌گوئیهای او در این رساله، موجب هتک مقام علمی و مرتبه کشفی اوست. وی بواسطه عدم اطلاع از تاریخ و عدم احاطه بأخبار وارده از حضرت ختمی، برخی از اشقیاء را از اولیاء می‌داند؛ مثل اینکه در جزء ثانی فتوحات مکیه در بیان اقسام اقطاب و تقسیم آنها به کسانی که واجد خلافت و قطبیت ظاهری و باطنی بودند، و کسانی که فقط مقام خلافت و قطبیت باطنی را احراز

کرده‌اند، گوید: «و منهم من يكون ظاهرا الحكم و يحوز الخلافة الظاهرة، كما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام كابي بكر و عمر و عثمان و علي و حسن و معاوية بن يزيد و عمر بن عبد العزيز و المتوكل».

موضوع قطبیت خیلی نزد محیی الدین سهل و ساده بوده است. شمردن متوکل ناصبی، از اقطاب باطنی و ظاهری، خیلی عجیب بنظر می‌آید.» (شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص: ۹۲۱)

بررسی

شاید در نگاه اول این احتمال بعید بنماید؛ چون محیی الدین فردی عالم و مطلع بوده و معمولاً به تاریخ و سیره واقف است و مثل وی را در چنین مسأله تاریخی مستضعف شمردن آن قدر بعید است که مرحوم علامه طباطبائی روحی‌فداه در پاسخ آن لبخندی منکرانه زده و فرموده‌اند: آخر محیی الدین از مستضعفین است؟! ولی حقیقت اینست که این احتمال از همه احتمالات به واقعیت تاریخ نزدیکتر است.

توضیح آنکه این کلام محیی الدین در بخشهای آغازین فتوحات آمده است و مربوط به دوره میانسالی محیی الدین، دورانی که هنوز به وی مقام کمال نرسیده بود می‌باشد. علاوه بر آنکه بعد از رسیدن به کمال نیز گرچه عارف دسترسی به عوالم غیبی می‌یابد ولی چون موظف به مراجعه بدان نیست، در قضاوتهای خود بر اساس علوم حصولی و معلومات عادی و متعارف خود قضاوت نموده و حکم می‌نماید. پس در هر حال این کلام وی مبتنی بر آگاهی‌های تاریخی وی است.

از دیگر سو بر خلاف تصور ما که وضعیت تاریخی متوکل عباسی را وضعیتی مسلم می‌پنداریم، دستگاه جعل حدیث عباسی و اموی برای پوشاندن عیبهای وی تلاشی فراوان نموده و برای وی فضائل بسیاری ساخته‌اند به طوریکه چهره وی در ادبیات جمعی از اشعریان کاملاً عکس واقعیت است؛ او را شخصی موالی و محب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سادات معرفی نموده و او را احیاگر حدیث و سیره و سنت نبوی پس از سالها رواج بدعت می‌شمرند که با احیاء سنن و اکرام محدثین (از جمله احمد بن حنبل) و جمع نمودن و دعوت همگی به سامراء و نجات بخشیدن مردم از فتنه خلق قرآن و داشتن کرامات و مخالفت با تفویض و اعتزال و ... در کنار عمر بن عبدالعزیز دومین خلیفه اهل معنی و متقی محسوب میشود.

این نگاه نگاهی است که به شکل کامل در ادبیات محیی الدین رحمه‌الله منعکس شده است.

در ذیل به عبارات دو تن از مورخین که چنین نگاهی دارند، اشاره می‌شود:

نمونه اول:

حسین بن احمد بن علی عباسی در الاساس فی أنساب بنی العباس پس از آنکه شرح حال واثق (برادر متوکل) را آورده و درباره‌اش گفته:

«قال یحیی بن اکتثم: ما أحسن إلی آل أبی طالب ما أحسن إلیهم الواثق، ما مات و فیهم فقیر.»

به شرح حال متوکل پرداخته و گوید:

«و كان المتوكل متمذهباً بمذهب الشافعي و هو اول من تمذهب من الخلفاء. وأخرج عن أحمد بن حنبل قال: سهرت ليلة ثمّ نمت فرأيت في نومي كأن رجلاً يعرج بي إلى السماء و قائلاً يقول:

ملك يقاد الى مليك عادل

متفضل في العفو ليس بجائر

ثمّ أصبحنا فجاء نعي المتوكل من سرّ من رأى إلى بغداد.

و أخرج عن عمرو بن شيبان الجهني قال رأيت في الليلة التي قتل فيها متوكل في المنام قائلاً يقول:

يا نائم العين في اوطان الجسمان

أفض دموعك يا عمرو بن شيبان

أما ترى الفئة الأرجاس ما فعلوا

بالهاشمي و بالفتح بن خاقان

وافى إلى الله مظلوماً تضجّ له

أهل السموات من مثني و وحدان

و سوف يأتيكم أخرى مسومة

توقعوها لها شأن من الشأن

فابكوا على جعفر و ارثوا خليفتم

فقد بكاه جميع الإنس و الجنّ

ثمّ رأيت المتوكل في النوم بعد اشهر، فقلت ما فعل الله بك؟ قال غفر بقليل من السنّة أحببتهها. (الأساس في أنساب بني العباس، ص ۸۲ و ۸۳)

در این عبارات و اشعار مقامات جعلی متوکل را به وضوح می‌بینیم که اولین خلیفه‌ای است که به مذهبی گرویده و همه انس و جن و اهل آسمانها بر او گریه کرده‌اند و به واسطه احیاء سنن خداوند وی را بخشیده است.

نمونه دوم:

روشن‌تر از عبارات حسین بن أحمد عبّاسی، عبارات ابن عساکر در تاریخ مشهور خود در شرح حال متوکل است. گرایشهای اموی ابن عساکر و تأثیرپذیرفتن وی از فضای دمشق بحثی است که در جای خود باید به آن پرداخت [۱۰]. فعلاً سخن فقط در چهره معرفی شده از متوکل لعنة الله علیه در کتاب تاریخ مدینه دمشق است

که قسمتهائی از آن را که نگاه مثبت ابن عساکر از آن هویداست در اینجا مرور می‌کنیم؛ وی در شرح حال متوکل آورده است:

«جعفر المتوکل بن محمد المعتصم ابن هارون الرشید بن محمد المهدي بن عبد الله المنصور ابن محمد بن علي بن عبد الله بن العباس؛ بویع بالخلافة بعد موت أخیه هارون الواثق بمشاوره في ذلك...

و كان المتوکل رأى في النوم كأن سكرًا سلیماناً سقَطَ عليه من السماء، مکتوباً عليه: جعفر المتوکل علی الله. فلما صلی علی الواثق قال محمد بن عبد الملك: نسَمیهِ المنتصر، و خاض الناس في ذلك، فحدث المتوکل أحمد بن أبي دؤاد بما رآه في منامه، فوجده موافقاً، فأَمْضَى، و كتب بذلك للآفاق...

و لما بویع أظهر السنة و بسطها و نصر أصحاب السنة...

قال علي بن الجهم السّامي: وجه إلي المتوکل فأنتيته، فقال لي: رأيت النبي صلی الله عليه و سلم الساعة في المنام، فقمت إليه فقال لي: تقوم إلي و أنت خليفة؟ فقلت له: أبشر يا أمير المؤمنين، أما قيامك إليه فقيامك بالسنة، و قد عدّك من الخلفاء. قال: فسّر بذلك.

كان إبراهيم بن محمد التيمي قاضي البصرة يقول: الخلفاء ثلاثة: أبو بكر الصديق، قاتل أهل الردة حتى استجابوا له، و عمر بن عبد العزيز ردّ مظالم بني أمية، و المتوکل محا البدع، و أظهر السنة.

قال محمد بن عبد الملك بن أبي الشوارب: جعلت دعائي في المشاهد كلها للمتوکل، و ذلك أن عمر بن عبد العزيز جاء الله به يرد المظالم، و جاء الله بالمتوکل يردّ الدين.

قال هشام بن عمار: سمعت المتوکل يقول: وا حسرتي علی محمد بن إدريس الشافعي رحمه الله كنت أحب أن أكون في أيامه فأراه، و أشاهده، و أنعلم منه، فإني رأيت رسول الله صلی الله عليه و سلم في المنام ثلاث ليال متواليات و هو يقول: يا أيها الناس، إن محمد بن إدريس المطلبي قد صار إلى رحمة الله، و خلّف فيكم علماء حسناً فاتبعوه تهتدوا، فإن كلام المطلبي سنّتي، يا أيها الناس، من ترحم علی محمد بن إدريس الشافعي غفر الله تعالى له ما أسرّ و ما أعلن. ثم قال المتوکل: اللهم صلّ علی محمد و علی آله و أصحابه، و ارحم محمد بن إدريس رحمة واسعة، و سهّل عليّ حفظ مذهبه، و انفعني بذلك.

حكى علي بن الجهم عن المتوکل، كلاماً، و قد بلغه أن رجلاً أنكر علی رجل ينتمي إلى التشيع و قال قولاً أغرق فيه من مدح أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، فغضب المتوکل و قال: الناس هذا المادح إلى الغلو جاهل، و هو إلى التقصير أقرب، و هل أحد بعد رسول الله صلی الله عليه و سلم من أئمة الإسلام أحقّ بكل ثناء حسن من علي!

وجّه المتوکل إلى أحمد بن المعدّل و غيره من العلماء فجمعهم في داره، ثم خرج عليهم فقام الناس كلهم له غير أحمد بن المعدّل فقال المتوکل لعبيد الله: إنّ هذا لا يرى بيعتنا. فقال له: بلى، يا أمير المؤمنين، و لكن في بصره سوء. فقال أحمد بن المعدّل: يا أمير المؤمنين، ما في بصري سوء، و لكنني نزهتك من عذاب الله، قال

النبي صلى الله عليه و سلم: «من أحب أن يتمثل له الرجال قياما، فليتبوأ مقعده من النار» فجاء المتوكل فجلس إلى جنبه.

قال يزيد المهلبي: قال لي المتوكل يوما: يا مهلبي، إن الخلفاء كانت تتصعب على الرعية لتطيعها، و أنا ألين لهم ليحبوني فيطيعوني...

قال عمرو بن شيبان الحلبي: رأيت في الليلة التي قتل فيها المتوكل فيما يرى النائم حين أخذت مضجعي كأن أتيا أتاني فقال:

يا نائم العين في أوطار جثمان

أفض دموعك يا عمرو بن شيبان

أما ترى الفتية الأرجاس ما فعلوا

بالهاشمي و بالفتح بن خاقان

وافى إلى الله مظلوما فضج له

أهل السموات من مثني و وحدان

و سوف تأتيكم أخرى مسومة

توقعوها لها شأن من الشأن

فابكوا على جعفر وارثوا خليفتم

فقد بكاه جميع الإنس و الجان

قال: فأصبحت فإذا الناس يخبرون أن جعفرا المتوكل قد قتل في هذه الليلة.

قال أبو عبد الله: ثم رأيت المتوكل بعد هذا بأشهر كأنه بين يدي الله تعالى، فقلت: ما فعل بك ربك؟ قال: غفر لي. قلت: بماذا؟ قال: بالقليل من السنة تمسكت بها. قلت: فما تصنع ها هنا؟ قال: أنتظر محمدا ابني، أخاصمه إلى الله الحليم العظيم الكريم...

قال أبو أيوب جعفر بن أبي عثمان الطيالسي: أخبرني بعض الزمزمة الذين يحفظون زمزم قال: غارت زمزم ليلة من الليالي، فأرخناها فجاءنا الخبر أنها كانت الليلة التي قتل فيها جعفر المتوكل...

في سنة أربع و ثلاثين [و مئتين] استقدم [المتوكل] المحدثين إلى سامرا و أجزل عطاياهم و أكرمهم، و أمرهم أن يحدثوا بأحاديث الصفات و الرؤية .. و توفر دعاء الخلق للمتوكل و بالغوا في الثناء عليه و التعظيم له. و في سنة خمس و ثلاثين [و مئتين] ألزم المتوكل النصارى بلبس الغل...

و أخرج عن أحمد بن حنبل قال: سهرت ليلة ثم نمت، فرأيت في نومي كأن رجلا يعرج بي إلى السماء و قائلاً يقول:

ملك يقاد إلى ملك عادل

متفضل في العفو ليس بجائر

ثم أصبحنا فجاء نعي المتوكل من سر من رأى إلى بغداد. [۱۱]

در این عبارات می‌بینیم که ابن عساکر نه فقط از نصب و عداوت متوکل با اهل بیت چیزی نمی‌گوید و او را عیاش و شراب‌خوار و قمارباز معزفی نمی‌کند، بلکه متوکل را انسانی مؤمن و متدین و عادل و احیاء‌گر سنن الهی و محب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و معتقد به تفضیل آن حضرت بر دیگر صحابه و مدافع تشیع و اکرام‌کننده محدثین و صاحب خوابهای صادق و کرامات و خلاصه یکی از سه خلیفه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (أبوبکر و عمر بن عبدالعزیز و متوکل) قرار داده که در رحلت او آسمانیان و انس و جن گریسته‌اند.

ابن عساکر از مطاعن و صفات مذموم متوکل فقط اشاره‌ای گذرا به تخریب مزار مقدس حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نموده، زیرا شهرت این مطلب آن چنان است که قابل انکار یا کتمان نبوده و با این همه این مسأله را نیز بر تعصب و غیرت متوکل بر احیاء سنت (و نه بر نصب و عداوت با شیعیان) حمل نموده و گوید:

«و في سنة ست و ثلاثين أمر بهدم قبر الحسين، و هدم ما حوله من الدور و أن يعمل مزارع، و منع الناس من زيارته، و خرب، و بقي صحراء. و كان المتوكل معروفاً بالتعصب، فتألم المسلمون من ذلك. و كتب أهل بغداد شتمه على الحيطان و المساجد، و هجاه الشعراء.»

باری در اینجا توجه به نکاتی مفید است:

نکته اول:

محبی‌الدین عربی رحمه‌الله از شاگردان بلاواسطه ابن عساکر است و تاریخ را در نزد وی فراگرفته و لذا در مسائل تاریخی به شدت از وی متأثر است؛ چنانکه در مسائل کلامی و فقهی از ابن حزم متأثر می‌باشد و تحلیل افکار وی بدون مراجعه به این منابع از نظر علمی اصلاً روا نیست.

به طور کل تحلیل فقه و عقائد و تاریخ اهل تسنن محتاج با آشنائی با فضای فکری و نحله‌ها و مکاتب فقهی، کلامی، تفسیری و تاریخی ایشان است که معمولاً به علت دوری ما از جوامع اهل تسنن در حوزه‌های علمی مورد عنایت قرار نمی‌گیرد و به اشتباه آراء بزرگان اهل تسنن در چارچوب تفکر شیعی تحلیل می‌شود.

نمونه‌ای که اکنون گذشت از نمونه‌های روشن این مسأله است که برخی در آن عقائد محبی‌الدین عربی را در سایه اعتقاد ما شیعیان نسبت به متوکل تحلیل نموده‌اند؛ این نمونه می‌تواند برای ما الگویی در تحلیل دیگر آثار بزرگان اهل تسنن باشد.

نکته دوم:

با توجه به همین بحث ساده به خوبی می‌فهمیم کسانی که می‌گویند محیی‌الدین ناصبی بوده؛ چون از متوکل دفاع نموده است چقدر به بیراهه رفته‌اند.

متوکلی که محیی‌الدین عربی از او دفاع می‌نماید، متوکلی است که از مدافعان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و آن حضرت را بر همه صحابه تفضیل می‌داده است و کلمات شیعیان را در مدح آن حضرت غلو نمی‌دانسته بلکه آن را تقصیر شمرده و کمتر از شأن آن حضرت می‌دانسته است.

دفاع از متوکل در این فضا به هیچ روی نشان ناصبی بودن محیی‌الدین نیست و اصولاً اگر کسی با آثار محیی‌الدین آشنا باشد احتمال ناصبی بودن وی را نمی‌دهد و یقین می‌کند که عشق و و لاء وی به خاندان حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه‌وآله وسلم به مراتب بیشتر از عموم شیعیان است که نمونه‌هایی از آن گذشت.

نکته سوم:

بر فرض که محیی‌الدین متأثر از جریان تاریخ‌نگاری ابن عساکر نبود باز هم از جهت علمی نمی‌توانستیم وی را نسبت به ناصبی‌گری بدهیم. با توجه به تصریحات فراوان محیی‌الدین به محبت و بلکه عشق به اهل بیت علیهم‌السلام از جهت فن فهم متن مجبور بودیم که کلام وی را حمل بر تقیّه کنیم یا همچون مرحوم آیه‌الله حاج سید محمود زنجانی مراد وی را از متوکل کسی غیر از خلیفه ملعون عباسی بشمریم و از جهت فنی راهی دیگر وجود نداشت.

نکته چهارم:

هیچ کس از بزرگان برای محیی‌الدین ادعای عصمت نکرده و همگی به اشتباهاتی از وی معترفند. دامنه این اشتباهات بیشتر علوم نقلی چون فقه و تاریخ است که وی آنها را در دامان اهل تسنن آموخته و تحت تأثیر آن جریان ذهنش شکل گرفته است.

ولی این اشتباهات نشان‌دهنده مراتب قلبی و باطنی محیی‌الدین نیست، چون وی راه قابل اعتماد دیگری برای کشف حقائق تاریخی نداشته است و اخلاص و حقیقت‌جوئی آشکار از آثار محیی‌الدین اقتضاء می‌کند که اگر حقیقت را می‌فهمید از آن عدول نمی‌کرد.

در میان شیعیان نیز در دوره‌ها مختلف بوده‌اند کسانی که به اشتباه برخی از خلفای جور را از خوبان پنداشته‌اند یا برخی از دشمنان سفاک و خونریز را از موالیان شمرده‌اند (مانند قضاوت صاحب کشف الغمه درباره مامون عباسی لعنة‌الله علیه [۱۲]) ولی مسلماً این اشتباهات ضرری به عدالت و تقوای ایشان نمی‌زند.

از حضرت امام صادق علیه‌السلام این مضمون مروی است که خداوند کسی را به خاطر دوست داشتن یکی از اهل نار ثواب و پاداش می‌دهد چون آن شخص محب از سر جهلش به خاطر خداوند آن جهنمی را دوست

می‌داشته است؛ و مسلماً اشتباه محیی‌الدین در این باب از این نوع است؛ چون وی به اعتقاد به آنکه متوکل ملعون از محبین رسول خدا و اهل بیت علیهم‌السلام است به وی احترام کرده و او را از خوبان شمرده است.

برقی در محاسن روایت می‌کند عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْوَاسِطِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبَانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ لِلَّهِ لَأَتَاهُ اللَّهُ عَلَى حُبِّهِ إِيَّاهُ وَ إِنْ كَانَ الْمُحِبُّونَ فِي عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَبْغَضَ لِلَّهِ لَأَتَاهُ اللَّهُ عَلَى بُغْضِهِ إِيَّاهُ وَ لَوْ كَانَ الْمُبْغِضُ فِي عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ [۱۳].

جهت حسن ختام سزاوار است این چند کلمه را با عبارات نورانی و منصفانه حضرت علامه طهرانی قدس سره به پایان بریم آنجا که فرمودند:

«باری، آنچه را که درباره اقطاب حائز خلافت ظاهریّه و باطنیّه از جمله متوکل از او نقل شد، این نقل، عین واقع است و محیی‌الدین در ص ۶ از ج ۲، باب ۷۳ از «فتوحات» ذکر کرده است. و حواری بودن زبیر را در ص ۸ آورده است.

ولی سخن در اینجا است که آیا از يك عالم سنی مذهب مالکی مرام که از بدو امرش در محیط عامّه و مدارس و مکتبه‌های آنان رشد و نما کرده است و با علمای شیعه و مکاتب ایشان سر و کار نداشته است و در مدینه و کوفه نبوده است، بیش از این را میتوان توقع داشت؟! بقدری این مرد با انصاف بوده است که از آراء و افکار خاصّه او که مخالف عامّه می‌باشد وی را شیعه دانسته‌اند و در اثبات تشیع او پایمردی نموده‌اند.

این مطلب گرچه در نزد ما تمام نیست ولی می‌گوئیم: چرا به او ناصبی می‌گوئید؟! چرا دشمن اهل بیت به شمار می‌آورید؟! همینقدر که معاویه را ردّ کرده است و خلفای بنی امیّه و جائران بنی عبّاس را قبول نکرده است و لا اقلّ حاضر شده است معاویه بن یزید و عمر بن عبد العزیز را در ردیف امیر المؤمنین و امام حسن مجتبی علیهما السلام قرار دهد ممنون باشید! و برای وی دعا کنید تا پرده جهلش بکلی پاره شود، و صریحاً شیخین را از خلفای غاصب و طلحتین را از متجاوزان به حقّ امام مفترض الطّاعة بداند!

شما وی را شیخ مفید شیعه خالص و عالم تربیت شده در مکتب تشیع فرض کرده‌اید، آنوقت اشکال می‌کنید: چرا اینطور؟! چرا آنطور؟! و اما حقیر کلامش را درباره متوکل ملعون و خبیث، ناشی از عدم وصول او به حقیقت امر میدانم؛ و اگر آنطور که باید و شاید میرسید، چنین حکمی را نمی‌نمود.

روزی بحث ما با حضرت استادنا الاکرم حضرت علامه فقید طباطبائی قدّس الله نفسه بر سر همین موضوع به درازا انجامید. چون ایشان می‌فرمودند: چطور می‌شود محیی‌الدین را اهل طریق دانست با وجودیکه متوکل را از اولیای خدا میداند؟! عرض کردم: اگر ثابت شود این کلام از اوست و تحریفی در نقل به عمل نیامده است- چنانکه شعرانی مدّعی است در «فتوحات» ابن عربی تحریفات چشمگیری بعمل آمده است- با فرض آنکه میدانیم: او مرد منصفی بوده است و پس از ثبوت حقّ انکار نمی‌کرده است، در اینصورت باید در نظیر این نوع از مطالب، او را از زمره مستضعفین به شمار آوریم! ایشان لبخند منکرانه‌ای زدند و فرمودند: آخر محیی‌الدین از مستضعفین است؟!

عرض کردم: چه اشکال دارد؟ وقتی مناط استضعاف، عدم وصول به متن واقع باشد با وجود آنکه طالب در صدد وصول بوده و نرسیده باشد، فرقی ما بین عالم کبیری همچون محیی الدّین و عامی صغیری همچون سپاه لشکر سنّیان نمی‌باشد! همه مستضعفند اگر انکار و جحودی در میان نباشد. همانطور که ابو بکر و عمر و عثمان از تحریف سیر تاریخ حقّ کمتر از متوکّل نبوده‌اند. آنها اساس را خراب کردند تا متوکّلی و یا متوکّلهائی بر رقاب مسلمانان ظالمانه حکومت کردند. و اگر شما بخواهید تمام سنّیان را که قائل به حقّانیت شیخین می‌باشند از زمره جاحدین و منکرین بدانید، دیگر فرقه مستضعفی در میانه باقی نخواهد ماند؛ در حالیکه میدانیم بسیاری از آنها مردمان منصف هستند ولی حقّ به آنها نرسیده است و اگر برسد می‌پذیرند، مانند شیخ سلیم بشری رئیس اعظم جامع ازهر و شخص اول علم در عالم عامّه که با مکاتبات مرحوم آیه الله عاملی سید عبد الحسین سید شرف الدّین اعلی الله مقامه از باطل برجست و به حقّ گرائید!» (روح مجرد، ص ۴۳۷ و ۴۳۸)